

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در کلمات متاخرین اصولیین ما نکاتی راجع به تقدم بعضی از اصول بر اصول دیگر که نتیجه اش رفع تعارض یا تخصیص بشود جاری شده است، اگر بخواهیم این ها را در یک نظر کلی تقریبا به یک عنوانی دسته بندی بکنیم می شود تقریبا سه دسته حسابشان کرد:

دسته اول اصولی که در لسان خود دلیل شک اخذ شده و در آن اصل دیگر آن هم کلمه شک آمده بعینه مثل فرق بین یعنی باب استصحاب، قاعده استصحاب، با قاعده تجاوز، مثل همان مثال نماز که عرض کردیم چون استصحاب اقتضا می کند عدم رکوع در حال سجده شک کرده اصل عدمش است، قاعده تجاوز می گوید که شککک لیس بشیء، بلی قد رکعت، تو رکوع انجام دادی و این شک ارزشی ندارد، این جا هم خطبیط قاعده دیگره تصور تعارض شده که در این جا آیا این دو تا اصل با هم معارض اند یا نه، این تصور تعارض، و یکی هم این که یکیشان مقدم است که عاداتا همین قاعده تجاوز مقدم است و تقدم را عاداتا تخصیص گرفتند، تخصیص هم به این معنا که ما اصولا به حالت سابقه رجوع می کنیم مگر جایی که شارع قاعده تجاوز قرار بدهد، می شود تخصیص، اکرم العلماء إلا الفساق و لكن عرض کردیم از زمان شیخ به بعد در میان شیعه در این ادبیات قانونی بحثی را به نام حکومت مطرح کردند، حکومت در این جا نسبتا واضح است چون می گوید شککک لیس بشیء، این شک تو ارزش ندارد، از آن جا هم می گوید لا تنقض الیقین بالشک، می خواهد شک را بردارد چون می خواهد شک را بردارد لذا نوبت قاعده می رسد و نوبت استصحاب می رسد، دیگره جای استصحاب نیست، یعنی شککک لیس بشیء لسانش تخصیص شک نیست، لسانش تصرف در شک است، اگر تخصیص بود بله، مثلا لا تنقض الیقین بالشک إلا در جایی که شککک لیس بشیء، این جوری.

آیت الله مددی: آهان، تضییق در موضوع، تصرف در موضوع می شود، تحدید موضوع، محدود می کند، مشخص می کند، این مورد اول. این جا تقریباً حکومتش واضح است، خیلی همچنین پیچیدگی خاصی ندارد چون دو تا لسان روایت به همان ادبیات قانونی قابل جمع اند به نحو حکومت.

مورد دوم جایی است که به این نحو شک را به حسب ظاهر بر نمی دارد اما خب انسان تامل بکند این نتیجه را می دهد، مثل همین جایی که آبی هست به لحاظ کر بودن کر است اما شک در طهارتش داریم، رنگش یک مقداری تغییر کرده، احتمال می دهیم نجس شده، احتمال می دهیم خود آب به این رنگ یا متنجس شده، از آن ور هم لباس نجسی است با این آب می شوئیم، اصالة الطهارة در آب جاری می کنیم و می شوئیم.

در این جا بحث سر این است که وقتی با این آب شستیم استصحاب نجاست در ثوب جاری می شود حکم به نجاست ثوب می کنیم طبق استصحاب، اصالة الطهارة در آب جاری می شود پس این ثوب با آب طاهر شسته شده پس پاک شده، لسان این جا فرقی با آن قبلی این است که آن جا تصرف در شک کردیم این جا تصرف در شک نمی کنند، می گوید کل شیء طاهر حتی تعلم أنه، توش در لسان اصالة الطهارة شک آمده اما نمی آید بگوید آن شک لا تنقض الیقین بالشک را بردار، این یک مقداری از آن خفایش بیشتر است.

پرسش: اینجا معدم موضوع است

آیت الله مددی: همین، مرحوم آقای آقازیا می گوید این جا معدم موضوع نیست، شک هنوز برقرار است

پرسش: نه هست، اصالة الطهارة هست

آیت الله مددی: نه اصالة الطهارة نمی گوید شک دیگه نکن، می گوید طاهر است.

پرسش: می گویند موضوع شک را بر می دارد

آیت الله مددی: موضوع را بر نمی دارد

پرسش: یعنی معدوم موضوع نیست؟

آیت الله مددی: ورود نیست نه، با تعبد که بر نمی دارد، به مجرد تعبد برداشته نمی شود.

مرحوم آقای نائینی در این جا به معنای معدوم گرفته، معدوم موضوع لکن مرحوم آقاضیا می گوید نه، این ناظر به مقام آثار است، وقتی گفت اصالة الطهارة یعنی آثار طهارت را بر این آب بار بکن که یکی از آثار طهارت مثلاً جواز شربش است، یکی از آثار طهارت بنشینید با این آب وضو بگیرید آب نجس نیست، یکی از آثار طهارت شیء نجس را با این بشوییم پاک می شود، می گوید اصالة الطهارة معنایش این اصولند پس دیگه جای لا تنقض الیقین بالشک نیست. ایشان می گوید تعبد به بقای نجاست را بر می دارد نه این که معدوم موضوع باشد. وقتی اصالة الطهارة آمد شما را به طهارت تعبد داد یعنی آثار را بار کن، اگر معنای آثار بار کن دیگه استصحاب نجاست جاری نمی شود، ایشان این جور معنا می کند، مرحوم آقای نائینی معدوم موضوع می داند که سابقاً هم توضیح داده شد، ببینید خفا، اخفی می شود صورتش، صورت مسئله، مسئله اول خیلی واضح بود، این مسئله دوم یک مقداری خفا پیدا می کند صورت سوم که اخفای باز از این است اگر اصل واحد باشد مثل این که این آب سابقاً کر بود شما استصحاب کریت می کنید این لباس نجس را با آن می شویید بعد از شستن شک در نجاست ثوب می کنید، استصحاب بقای نجاست ثوب، ایشان باز می گوید استصحاب کریت ر استصحاب نجاست مقدم است، دیدید سه تا مثال برای شما عرض کردم، البته در کلمات مرحوم نائینی این جا یا آقاضیا به این ترتیبی که من عرض کردیم نیامده، این مجموع بحث تعارض اصول بعضها مع بعض یا قواعد به این صورت خدمتان عرض کردیم.

پس یک صورت اول در لسان حاکم یا مخصص در شک تصرف بکند، در یک موضوع دو تا اصل باشند، نتیجه اش این باشد که در مورد واحدی مثل خود ثوب تعارض بکنند، با همدیگر تعارض پیدا بکنند و مورد سوم اصل واحد باشد که این اصل واحد در هر دو جاری بشود لکن یکی را قبل از دیگری بگیرد. این سه مورد تعارض اصول است.

اسم این بعدی را، این دو تای اخیر را گذاشتند شک سببی یا مسببی، حالا آن قاعده تجاوز را نگذاشتند، حالا این جا را اسمش را گذاشتند شک سببی و مسببی، ان شا الله روشن هم می شود که نکته کلمه سبب را نمی خواهد بکار ببرید، یعنی نکته فنیس سببی مسببی نیست، باید یک نکته دیگر برایش پیدا کرد، این دو تای اخیر را اسمش را گذاشتند شک سببی و مسببی، به این معنا که شک در نجاست ثوب مسبب است از شک در طهارت آب، اگر اصل در طهارت آب جاری شد دیگه نجاست ثوب معنا ندارد، شک در نجاست ثوب مسبب است از شک در کریت آب، اگر در کریت آب اصل جاری کردیم دیگه جای شک در ثوب نمی ماند.

پرسش: معلول دیگری است

آیت الله مددی: آهان یکی معلول دیگری است، در طول همدیگرند، این ها در طول هم قرار می گیرند، یکی معلول دیگری.

من فکر می کنم کاملاً اصل مطلب را تصویرش اول برایتان واضح شد، این سه مورد است، سه مثال است، همین جور به ترتیبی که عرض کردیم یکیش اظهر است، یکیش خفی است و یکیش اخفی است، اظهرش همان تجاوز با استصحاب بود، چرا؟ چون در آن بود شکک لیس بشیء، شکک لیس بشیء، آن وقت آن جا لسان استصحاب لا تنقض الیقین بالشک آمد در این کلمه شک تصرف کرد، إنما الکلام این تصرف به نحو تخصیص است کما هو الظاهر از اصحاب یا بعضی از متاخرین حتی اصولیین اصرار به تخصیص دارند یا این حکومت است کما عن الشیخ و آقایانی که بعد از ایشان اند مثل مرحوم نائینی و آقازیا و دیگران، این تقدم یا به تعبیر بنده این تقدم به ادبیات قانونی است، از کدام یکی؟ از تخصیص یا از حکومت، آن جا خیلی به نظر من واضح است، مثال آن جا روشن است، از آن مشکل تر آن مثال دوم است که استصحاب نجاست ثوب را با مسئله اصاله الطهارة در آب در نظر می گیرند و این مثال سوم که دیگه از همه اخفی است چون اصل واحد است. چون اصل واحد است طبیعتاً اخفای از بقیه است و مرحوم آقای نائینی راه حلی را که برای این جا پیدا کردند که قضیه حقیقه منحل بشود که در حقیقت کانما دو تا دلیل شد، یک دلیل می گوید که لا تنقض الیقین در کریت آب، یک دلیل هم می گوید لا تنقض الیقین در نجاست ثوب، آن وقت آن مال کریت بر نجاست مقدم است، این خلاصه طرحی که در این جا در کلمات اصحاب آمده و مشکلی که برایشان پیدا شده است.

.....
ما البته عرض کردیم این صحبت هایی که آقایان فرمودند کلاً به نظر این حقیر صاحب التقصیر در مرحله ادبیات قانونی است یعنی لسان دو تا دلیل را با هم مقایسه کردند یا لسان دلیل واحد نسبت به دو مورد را با هم اما به جای ادبیات قانونی مسئله روح قانون و روح تشريع را هم می شود حساب کرد اضافه بر آن و بعد هم فضای قانونی که آن یک مسئله دیگری است.

در مثال اصول عملیه به نظر ما راه حل مشکل همان روح تشريع است، روح قانون است نه ادبیات قانونی است و نه مسئله فضای قانونی، فضای قانونی در مثل اجتماع امر و نهی توضیحش گذشت و حتی مثل اخذ اجرت بر واجبات که توضیحش در بحث های اخیر گذشت.

و عرض کردیم اصولاً در باب اصول عملیه طبیعت اصول عملیه، کیفیت جعل اصول عملیه به این صورت است، اولاً فرض می کند یک واقعی هست و شما به آن واقع نرسیدید، این اصلاً تکیه کلام است، حالا این اصطلاح را که به واقع نرسیدیم این ها گاهی در روایات تعبیر به لا يعلم، شک، شک یعنی جهل، جهل یعنی شما فرض را بر این می گذارید که به واقع نرسیدید، چون به واقع نرسیدید نکته دوم این جا می شود که این باید قاعدتاً جعل بکند، چون اگر به واقع رسید همین آثار واقع را دارد، جعل نمی خواهد، مثلاً بینة آمد گفت این نجس است، بینة آمد گفت این طاهر است، جعلی نمی خواهد و لذا تقدم الکلام که در باب امارات جعل نیست، در باب اصول جعل هست، در باب اصول چون فرض این است که واقع نیست، به واقع نرسیدیم یا واقع ندارد، یکی از این دو تا، در این جا می آید جعل می کند مثلاً می گوید کل شیء طاهر، جعل طهارت می کند، این جعل می کند نه این که بخواهد برای شما واقع را، اصلاً فرض عدم واقع است.

آن وقت وقتی که بخواهد بیاید جعل بکند که نکته دوم جعل می کند این نکته جعل چون جعل است و مفروض این است که واقع نیست می آید برای شما جعل به لحاظ می کند، از یک لحاظ جعل می کند چون جعل قابلیت دارد از لحاظ های مختلف باشد، واقع قابلیت لحاظ های مختلف ندارد، مثلاً شما می گوئید پنجه عین آفتاب است، این آفتاب دیگه لحاظ های مختلف ندارد اما به لحاظ جعل دارد و لذا عرض کردیم یکی از نکات اساسی در فرق بین امارات و بین اصول در این نکته است، در امارات شما را به واقع می

.....

رساند، حالا اشتباه کرده باشد بحث دیگری است، در امارات نظر این است که به واقع است، وقتی واقع شد واقع بتمام واقعیت برای شما منکشف است اما در باب اصول چون فرض این است که واقع نیست می آید برای شما جعل می کند به یک لحاظ معین جعل می کند و لذا ممکن است آثارش هم فرق بکند، این خیلی طبیعی است، همین در باب ملاقی متعرض شدیم، یک لباسی را شما دارید، عبايي دارید، قبایي دارید، سابقا نجس بوده شک در زوال نجاست دارید خب استصحاب نجاست می کنید، دست تر به آن خورد آن دست نجس می شود، چون این الان آمده به این لحاظ که این سابقا نجس بود، عین نجس، الان هم نجس است، آن وقت این تصرف در مقام رویت است، رویت را رویت ابداعی می بیند که توضیحاتش گذشت اما اگر شما می دانستید که یک قطره خون یا روی عباي شما افتاده یا روی قباي شما، یکی از این دو تاست، دست تر به یکیش خورد، حالا شما از هر دو اجتناب می کنید اما دست تر به یکیش خورد می گویند نجس نیست، ملاقی احد اطراف در شبهه محصوره نجس نیست اما ملاقی مستحب النجاسة نجس است، این نکته اش چیست؟ نکته اش همان لحاظ است یعنی این آمده گفته قبا و عباي شما نه این که نجس اند، اجتناب بکنید پس دست شما خورده به یک شیئی، به تصور آقایان البته، يجب الاجتناب عنه، این يجب الاجتناب عنه منجز نیست اما اگر در باب استصحاب بود استصحاب می گوید این همان نجس است پس دست شما به نجس خورد پس نجس می شود. ببینید هر دو اصل اند، البته آقایان استصحاب اصل محرز می دانند، عده ای هم استصحاب اصل غیر محرز می دانند، این نکته همان مثال های دیگری که عرض کردیم. ببینید در همین مثال قاعده تجاوز شما در حال سجده اگر شک کردید این که رکوع انجام دادید یا نه، ببینید شک دارید، رکوع را نمی دانید، این می آید مثلا می گوید شما اول در حال قیام بودید مشغول حمد و قل هو الله بودید الان هم رکوعید، اگر حال قیام را در نظر گرفت پس شما عدم رکوع، چون شک می کنید رکوع را انجام دادید یا نه، عدم رکوع. اما اگر آمد حالت خود رکوع که بین قیام و سجده است در نظر گرفت و تعبد کرد گفت بلی قد رکعت یعنی دیگه اصلا قیام را نگاه نکرد، از این لحاظ نگاه کرد می گوید بلی قد رکعت یا گوشتی را که شما از قصاب مسلمان می گیرید، از بازار اسلامی می گیرید اگر بیاید به شما بگوید شما در وقت ذبح آن جا حاضر بودید یعنی در وقت تذکيه، اگر آن جا را نگاه کرد می شود اصل عدم تذکيه چون شک دارید تذکيه شد یا نه، اگر آن

جا را نگاه نکرد گفت از دست مسلمان گرفتید، دقت بکنید! از بازار مسلمان گرفتید، بازار مسلمان یعنی تذکیه و حالت ذبح را نگاه نکرد، می شود مذکی، ببینید چون هر دو هم فرق نکرد، فرض در هر دو یکی است، جهل شما به این که این گوشت مذکی هست یا نه؟ این می آید جعل حکم می کند برای شما، جعل وظیفه می کند لکن این جعل به لحاظ است.

پرسش: شما می فرمایید امارات لحاظ ندارند یا من جمیع جهات عقلائی لحاظ شده؟

آیت الله مددی: نه امارات چون واقع را نگاه نمی کند یعنی مثل این که می گویند در باب اطلاق رفض القيود است، جمع القيود نیست، در باب امارات هیچ لحاظی اصلا ملحظ نیست چون واقع را دارد می بیند، وقتی واقع را دید دیگه لحاظی ندارد لذا یک نکته اساسی که در باب امارات مثبتاتش حجت است همین را می گوید چون در باب اصول تنزیل است و به لحاظ است، به همان مقدار ثابت می شود، بقیه لوازم ثابت نمی شود.

علی ای حال این مسائل یکی یکی، البته این فرق بین امارات و اصول و به این نحو این غالبا به این صورت منقش در همین کتب اصحاب متاخر ما آمده و إلا در خیلی از عبارات قدمای اصحاب ما یا حتی اهل سنت حتی اصول خیلی عادی مثل برائت را هم مثل اماره گرفتند مثلا گفتند لاصالة البرائة و لکن در مقابل خبر فلان روایت می آورند، دیگه در اصول ما الان دیگه کسی برائت را در مقابل خبر ذکر نمی کند، اگر خبر آمد دیگه جای برائت نیست اما در کلمات قدما هست، یک امر متعارفی است که برائت، نه استصحاب، اضعف از استصحاب به مراتب، حالا می گویند ته دیگ اصول دیگه برائت است، دیگه آخر آخر کار برائت است، اضعف اصول آن را به منزله اماره قرار می دهند اما این در تنقیحات اخیری که پیش آمده بین اصحاب ما، البته در خصوص استصحاب عرض کردیم مشهور از زمان مخصوصا مرحوم وحید به بعد استصحاب را جز اصول گرفتند، حالا علی کلام چون حتی کلمات شیخ در رسائل هم خیلی واضح نیست، اوائل رسائل یکمی مشکل دارد حالا وارد آن بحث نمی خواهم بشوم.

به هر حال در اصول تا یک مدتی این جوری بود، بعد ها دیگه تنقیح نهایی به این شد که مثل استصحاب اصل محرز است، اصل محرز را هم یک چیزی تقریبا گفت که عرش الاصول و فرش الامارات حساب کردند، یک مرحله خاصی حساب کردند که

توضیحاتش را سابقا گفتیم لکن مثل مرحوم آقای خوئی کرارا عرض کردیم که ایشان استصحاب را اماره می دانند. اماره می دانند لکن می گویند مثبتاتش حجت نیست، اماره ای است که جنبه حکایت ندارد، اگر اماره جنبه حکایت داشته باشد تمام واقع را نقل می کند، این نظر به واقع دارد اما جنبه حکایت ندارد و این توضیح کافی را عرض کردیم که منشا اشکال و اشتباه در کلمات ایشان در کجا شده، دیگه احتیاج به تکرار ندارد.

به هر حال این نکته را خوب دقت بفرمایید پس بنابراین نکته فنی در باب اصول اگر می خواهد جعل حکم بکند، اگر می خواهد جعلی بکند لحاظی است، به حیثی که اگر آن لحاظ برداشته بشود اصلا دیگه جعل معنا ندارد، اصلا جای جعل نیست یعنی به عبارت اخری این که مرحوم نائینی می فرماید معدوم موضوع، در حقیقت اگر دقت بشود موضوع معدوم می شود، معدوم نیست، همیشه من در این بحث ها چند بار عرض کردم که این از قبیل این است که این موج ساکن است، ما موج ساکن نداریم، موج خود حرکت آب است، ما دیگه موج ساکن نداریم، اگر لحاظ نکرد دیگه نیست نه این که این هست بر او مقدم است، اگر حالت ذبح را لحاظ نکرد، دیگه استصحاب اصالة عدم تذکیه اصلا منعدم نیست نه این که این منعدم آن است، همین که لحاظ نکرد دیگه نیست، این را خوب دقت بکنید، لحاظ نکردن کافی است برای این که آن اصل جاری نشود. احتیاج ندارد یک اصل دیگری بیاید جلوی آن اصل را بگیرد، همین لحاظ نکرد

پرسش: این در مبنای شما می شود که لحاظ قانونی است دیگه، مثل مرحوم نائینی که تحلیل می کند خب بالاخره استصحاب هم این جا

آیت الله مددی: حالا من یک توضیحی هم عرض میکنم که اصلا مجموعه آراء را بعد انطباق بدهیم، حالا اجازه بدهید من تمام بکنم پس نکته اول فرض جهل است، فرض شک است، فرض این است که شما به واقع نرسیدید..

نکته دوم در اصول جعل است، نکته سوم این جعل لحاظی است، مطلق نیست، نکته چهارم این جعل که می آید یک آثاری را در نظر می گیرد، در باب امارات آثار در نظر نمی گیرد مثلا اماره می آید می گوید من می دانم این جا خون ریخته و نجس است، آن کار

ندارد که شما می خواهید اجتناب بکنید یا نکنید، اصلا کار به این جهت ندارد، اگر هم بینة حجت شد به این معنا که این نجس است نه این که یجب الاجتناب عنه، آن آثار خودبخود بار می شود اما در باب اصول چون واقع نیست اگر می آید جعل می کند آثاری را در نظر می گیرد، خوب دقت بکنید، این همان حرف آقاضیا است، حرف آقاضیا هم در این جا درست است لکن آقاضیا و مرحوم آقای نائینی حرف هایشان یکمی پراکنده شده ما سعی کردیم سر و سامان بهشان بدهیم پس نکته در باب اصول دائما این است، به خلاف امارات، شما الان می بینید این جا هوا روز روشن است، شما جعل نمی خواهید بکنید، روز است دیگه، حالا ممکن است برای شما روز یک اثری داشته باشد برای یک آقای دیگر اثر دیگر داشته باشد، آن اصلا نظر به آثار ندارد، آن می آید می گوید این چای توش قطره خون افتاد، من دیدم این آب توش قطره خون افتاد نجس است، ما این جا بودیم دیدیم افتاد، حالا یک کسی می خواست بخورد نمی خورد هم که می خواست بفروشد نمی شود که بخورد، متنجس است، یک کسی می خواست در لباسش و ملاقات، الی آخره آثار متعدد، آن اصلا نظر به آثار ندارد، در باب امارات هیچ نظری به آثار ندارد، اگر هم جعل شد که مثلا مثل مرحوم آقای نائینی و آقاضیا که قائلند آن ها قائل به تتمیم کشف اند، به این معنا که اگر جعل شد می گوید این بینة هشتاد درصد برایتان اطمینان آورد این را بکنید صد در صد، نود درصد، معنای حجیت جعل بینة به نظر آقایان این است. در باب امارات وجه نکته اش تتمیم کشف است نه بیاید آثار را برای شما بگوید، خوب دقت بکنید! همان کشفی را که شما داشتید دیدید هشتاد درصد، شصت درصد نجس است، این می گوید شصت درصد نود درصد، روشن شد؟ جعلی که در آن جاست نمی آید بگوید حالا که گفت پس یجب الاجتناب عنه پس لا تشرب، آن اصلا کار به لا تشرب ندارد

پرسش: این ها را از کجا می فهمیم؟

آیت الله مددی: از لسان خود دلیل، لیس لاحد من موالینا التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا و بعدش هم این ها معتقدند که عقلا همین را می فهمند، این ها تفسیر حجیت امارات را بر اساس، حالا غیر از این که روایت، این کاشف تام است نه به این معنا آب نخور، اصلا نمی گوید آب نخور، اما اگر شما استصحاب نجاست کردید به این لحاظ که می آید آثار نجاست را می بیند بعد بار می کند، به

لحاظ بار کردن آثار است، نخور، با این لباس نشور، این در لباس نماز باهاش نخوان کذا، این ها به این لحاظ اما در باب امارات این لحاظ نیست، این آثار را ندارد پس هم در باب اصول هم لحاظ مهم است، هم اثر مهم است مثلاً بیاید به شما بگوید این زمین طاهر است، شما هیچ نکته ای ندارید، چرا می گوید طاهر است؟ لغو است اما بین بیاید بگوید ما آن جا بودیم این زمین را ما دیدیم، ما خودمان شستیم پاک پاک است، آن کاری به این آثار ندارد. نمی آیند بگویند حرف بین لغو است، دنبال آثار نبوده اما بیاید جعل طهارت بکند شما هیچ کار به او ندارید خب این لغو است، بگوید این طاهر بعد ثم ماذا، نه نماز می خوانید نه می خواهید در آن جا بفروشید، هیچ کاری ندارید و لذا در باب اصول همیشه این نکته اساسی هست که یک آثاری را در نظر می گیرد به لحاظ آن آثار بار می کند، این ضوابط کلی ای که در مسئله هست

پس چهار نکته اساسی را شما در باب اصول، آن وقت نتیجه این مطالب چی می شود؟ چون لحاظ ها مختلف است وقتی بخواهد یک اصلی جاری بشود باید آن لحاظ را بکند، آن آثار را در نظر بگیرد و اگر آن لحاظ را کرد خودبخود لحاظ دیگر نشده یعنی خود بخود آن اصل دیگر نمی تواند جاری بکند و لذا یکی از آثار بسیار مهم در باب اصول این است که در باب اصول، اصولاً تعارض معنا ندارد، این یکی از نکات مهم است، این که رجوع بکنیم به ادبیات قانونی معنا ندارد، در امارات معنا دارد و لذا گفتیم یکی از نکات مهم این است که در باب امارات قضیه به نحو وجود ساری است اما در باب اصول به نحو صرف الوجود است، این دو تا با هم، مثل حجیت خبر واحد و ولایت مثلاً، بحث ولایت، در ولایت تعارض معنا ندارد چون اگر فرض کنید مسجدی بود بدون سرپرست در شرف خرابی فقیه یا عدول مومنین، هیئت امنا به قول ایرانی ها، یک هیئت امنا عدول مومنین پیدا شدند این جا مشغول اداره مسجد شدند، دیگه هیئت امنای دوم نمی تواند بیاید، بعد بگوییم هیئت امنای دوم یا سوم یا چهارم با این آقا تعارض کردند، یا اگر فقیهی متصدی امور شد حالا به هر مقدار از تصدی، بگوییم یک فقیه دیگر هم آمد، تعدد فقها، با تعدد فقها چیکار بکنیم؟ طبیعت ولایت طبیعت صرف الوجود است یعنی در باب ولایت یک خلائی، یک نکته ای وجود دارد این وقتی خلاء بود شارع می آید این خلاء را با ولایت پر می کند مثلاً عنوان این طور می شود، حالا به قول نائینی، مسجد بدون متولی، اگر عدول مومنین متولی شدند دیگه مسجد

بدون متولی نیست، اصلاً مسجد بدون متولی نیست، فقیه دیگره نمی تواند متولی بشود چون عنوان ولایتش مسجد بدون متولی است، جامعه ای است که ولی ندارد، خب الان دارد، فقیه جامع الشرائط متصدی شده، دیگره فقیه دوم ولایت برای او تصویر نمی شود، اصلاً موضوع مرتفع می شود، دقت فرمودید؟ اما در باب صدق العادل، در باب صدق العادل این طور نیست، قضیه به نحو وجود ساری است، عادل آمد گفت در حرم باز است، شما تصدیق می کنید، عادل دیگره آمد گفت در حرم بسته است صدق العادل هر دو را می گیرد،

پرسش: تعارض می شود

آیت الله مددی: لذا تعارض می شود

در صدق العادل نخواهید که اگر یک عادل چیزی گفت دیگره جای عادل دوم نیست، زراره از امام صادق نقل کرد همان مثال دیروز پریروز ما که گوشت خرگوش حرام است، خب صدق العادل، می گوئید امام فرموده گوشت، محمد ابن مسلم نقل کرد امام صادق فرمود گوشت خرگوش حلال است لذا در او تعارض معنا دارد، در مثل ولایت تعارض اصلاً معنا ندارد. چرا؟ چون ولی دوم نمی تواند متصدی بشود، اصلاً موضوعش مسجد بدون متولی است یا مثلاً موضوع در ولایت خاصه، ولایت شخصی مثلاً بچه ای سفیه است یا شخص سفیهی است، این حالا یا خود پدر یا کسی برایش ولی قرار می دهد، دیگره شخص دیگره نمی شود ولی بشود، اموالی است که وصی ندارند، یتیمی است که وصی ندارد، شارع می آید ولی شرعی می آید برایش وصی قرار می دهد، دیگره کس دیگره نمی تواند وصی دوم قرار بدهد چون موضوعش صغیری است که وصی ندارد، خب این الان دارد، دیگره خواهی نخواهی موضوع منتفی می شود، اصطلاحاً به این ها صرف الوجود می گویند که به وجود اول تمام است و لذا عرض کردیم مسئله تقلید محل کلام می شود، فللعوام أن یقلدوه، حالا اگر دلیل لفظی بگوئیم، مثل این روایت اما من کان من الفقهاء، آیا تقلید هم از قبیل ولایت است؟ یعنی صرف الوجود، شما مقلد یک شخص شدید دیگره جای تقلید به دیگری نیست، یا تقلید از قبیل صرف الوجود نیست، وجود ساری است، از این تقلید می کند از این تقلید می کند، آن جا تعارض بین مقلدین پیدا می شود پس در باب اصول عملیه به همین مناسبت روشن شد که در

باب امارات چون به نحو وجود ساری اند چون به نحو وجود ساری اند تعارض تصویر می شود، در بین اصول عملیه تعارض تصویر نمی شود چون اصل قوامش به لحاظ است و چون قوامش به لحاظ است و به آثاری که می خواهد بعد بار بکند اگر یک لحاظ را کرد یک اصل جاری می شود، لحاظ دیگر کرد دیگر اصل اول خودبخود منتفی است نه این که حتی به قول مرحوم نائینی معدم موضوع، معدم هم نیست، خواهی نخواهی منتفی است، اگر حالت قیام شما را دید دیگر قاعده تجاوز جاری نمی شود، حالت رکوع را دید دیگر استصحاب جاری نمی شود، این ها چون در آن جا نکته آمده که شکککک لیس بشیء رفتند روی ادبیات قانونی لذا در این دو تای بعدیش یکمی گیر کردند چون آن جا دیگر ادبیات قانونیش این جوری نبود که شکککک لیس بشیء لکن نکته، نکته ادبیات قانونی نیست، نکته ای است که بر می گردد به کیفیت جعل اصول عملیه، نکته آن است نه نکته ادبیات قانونی، اگر شما دیدید حالت تذکیه را در حال ذبح یعنی از حال تذکیه تا حالا چیزی در وسط ندیده

منها

از این صوری که در وسط هست شما از دست بچه گرفتید این گوشت را یا از دست بزرگ گرفتید، در خیابان گوشت را دیدید یا در خانه تان دیدید، از دست مسلمان گرفتید یا کافر، اصلا معنای استصحاب این است، اگر بخواهد بگوید اصالة عدم تذکیه یعنی باید شما را به آن حالت ذبح ببرد، شک دارید تذکیه شده یا نه؟ آن را بکشد تا حالا، این چیز هایی که در وسط می آید کلا لغوش بکنیم اما اگر آمد گفت تو از دست مسلمان گرفتید این پاک است، از دست غیر مسلمان نه این مذکی نیست پس این در وسط یک حالتی را در نظر گرفت، بگوید این گوشتی که شک داری در خیابان باشد یا در خانه باشد، این ها فرق می کند، این یک چیز است اما اگر این حالت را در نظر نگرفت، نیامد بگوید این گوشت در خیابان است یا در خانه است، ببینید، این اما اگر آمد گفت از دست مسلمان گرفتید یا از دست کافر، از بازار، دست هم نه، بازار مسلمان گرفتید یا بازار کافر؟ دقت بکنید نکته فنی را، این را خود شارع آمد گفت یعنی خود شارع آمد گفت شما آن لحظه تذکیه را بگیر، اصل عدم تذکیه است اما از دست مسلمان گرفتی دیگر آن لحظه را نبین، این لحظه را ببین، تا گفت این لحظه را ببین دیگر خودبخود آن لحظه منتفی می شود، نکته فنی را دقت بکنید اما مسئله این که

در کوچه گرفته یا در خانه این فرق نمی کند، آن لحظه اصالة عدم تذکيه را از بین نمی برد پس نکته فنی و لذا این ها آمدند گفتند در جمیع این موارد شرح هست، حکومت هست، شرح به این معنا که شارع وقتی می گوید از دست مسلمان گرفتید این می آید به شما می گوید که آن حالت ذبح را دیگر از دست مسلمان قطع می کنیم، دیگه نگاه نکن، آن حالت ذبح را نگاه نکن، از دست مسلمان گرفتی دیگه آن حالت را نگاه نکن اما این گوشت را در بازار دیدی یا در خیابان یا در بیابان، این می گوید اثر نمی کند، بالاخره تو همان اصالة عدم تذکيه را جاری بکن، آن گوشت در خیابان افتاده یا در بیابان، ببینید، وقتی گفت این گوشت در خیابان و بیابان تاثیر ندارد، در حقیقت اگر گفت در خیابان یا بیابان این قضیه شخص است اما از دست مسلمان گرفتی این قضیه شرع است، این دو تا با همدیگه فرق دارند، اگر خود شارع آمد تفصیل قائل شد چون قوام اصل بنا شد که لحاظ باشد، اگر آن حالت ذبح را نگاه کرد در وسط حالاتی که می آید حالات شخصی تاثیر نمی کند، خوب دقت بکنید، حالات شخصی ولو شما بگویید چون در خیابان است من احتمال قوی می دهم که مذکی باشد، می گوید نه این شخصی است، یقین داری درست بوده، یقین نکردی، ببینید می گذارد شخصی اما از دست مسلمان گرفتید این می شود شرعی، تا آمد دست مسلمان را دید معنایش این است که آن حالت عدم تذکيه را دیگه ندیده، تا ندید دیگه جاری نمی شود، نه این که این دست مسلمان با او عارض است، نکته فنی را این جا دقت بکنید و لذا اگر اسمش را مثلاً مرحوم آقای نائینی در جایی که مثل اصالة الطهارة گیر کرده که شارح نیست، آن کسی که می گوید شارح است مرادش این است، می گوید در حقیقت شارع می آید می گوید این جا را من با او فرق می گذارم، بین خیابان و بیابان تاثیر نمی کند اما از دست کافر و مسلمان من فرق می گذارم، این گوشت را از دست کافر گرفتی برگرد به اصالة عدم تذکيه، این گوشت را از مسلمان گرفتی به آن حالت تذکيه، به آن حالت نگاه نکن، تا گفت نگاه نکن خودبخود جاری نمی شود پس این که نائینی می فرماید معدوم موضوع است راست است اما تقریب را اگر دقت بکنید چند دفعه عرض کردم، تقریب را خوب بیان نکردند، تقریب نکته اش این نیست که در اصول صرف الوجود است و در امارات وجود ساری است، این تقریب اساسیش

پرسش: اگر انحلال باشد خب یک لا تنقض گفته

آیت الله مددی: آهان، آن وقت نکته اش این است که در اصول هم انحلال معنا ندارد چون لحاظی است مثل معنای حرفی است، مندرک در غیر است، این هم یکی از آثارش است بعد توضیح لذا در امارات از شبیه معنای اسمی اند، خودش را فی نفسه می بیند، انحلال آن جا معنا دارد مثل اکرم العلماء، اصلا این خودش اشتباه است، قاعده لا تنقض الیقین بالشک با قاعده سوق مسلم را نباید نگاه بکنند، آن جا آمدند بین اکرم العلماء و لا تکریم الفساق را دیدند، تعارضش را، عموم و خصوص من وجه، عموم و خصوص مطلق الی آخره، این اصلا خود این غلط است، خود این مطلب غلط است، نکته تعارض اصلا آن جا ندارد، چون اگر لحاظ نباشد اصلا اصل عملی نیست، لحاظ عوض شد اصل هم عوض می شود، اصلا به هم نمی خورند که به تعارض برسد یعنی دقت بکنید! مثلاً در همین مثال آب که مرحوم نائینی مثال زدند، این لباس سابقاً نجس بود، شما این لباس نجس را پوشیدید می گوئید شک می کنم که این لباس پاک شد یا نه؟ چون من عادت دارم لباس را پاک بپوشم، شارع می گوید خیلی خب شما عادت دارید، عادت از نظر من اثر ندارد، شما نگاه بکنند آن حالتی که نجس بود، لباس اول نجس بود هنوز هم نجس است، می گوید خب عادت دارد، خب عادت داشته باشد، شارع فقط نهایتش چی می گوید؟ می گوید اگر عادت به قدری در تو مستحکم است که یقین پیدا می کند یا اطمینان پیدا می کنی، پاک شده قبول و إلا عادت بنفسه تاثیر نمی کند، برگرد به حالت سابق، ببینید، این جاها عادت می شود چی؟ می شود امر شخصی اما همین لباسی که سابقاً نجس بود با آبی که خودش گفته پاک است، خوب دقت بکنید! وقتی می گوید پاک حرف آقازیا درست است، وقتی می گوید پاک یعنی آثار پاک را من قرار می دهم، فقط پاک نمی گوید، لفظ پاک نیست، دارم آثار را می بینم، یکی از آن آثار لباس نجس با آن شسته بشود پاک می شود، این را خودش قرار داده

پرسش: لفظ شک را نیاورده؟

آیت الله مددی: آهان، لفظ شک را نیاورده، این ها خیال کردند این

این که می گوید آثار، من می گویم اگر لباس نجس، می گویم پاک یعنی چی پاک؟ خوب دقت بکنید، این مثل اماره نیست، اماره وقتی گفت پاک کار ندارد، می گوید پاک است، اما در اصل این نکته فنی روشن بشود، اصل اگر گفت پاک یعنی به لحاظ آثار باید

بگوید پاک و إلا نمی گوید پاک است، آن آثارش چیست؟ لباس شسته می شود پاک می شود، اگر این طور گفت خوب دقت بکنید

می گوید این لباس سابقا نجس بود، بعد با آن آبی که من گفتم پاک است شستید، دیگه لحاظ حالت سابق نکن.

پرسش: نکته همین است، شما چرا یک لحاظ را بر لحاظ دیگر قرار می دهید؟

آیت الله مددی: لحاظ نمی کنیم

پرسش: حالا تقدم دارید می دهید لحاظ در مورد طهارت آب را

آیت الله مددی: تقدم ندادیم

پرسش: تقدم دادید دیگه، می گوئید چون آن هست پس لحاظ نجاست دیگه نشده

آیت الله مددی: نه دقت بکنید، شما چرا می خواهید استصحاب نجاست بکنید؟ حالت سابقه را می بینید، حالت سابقه اش نجس بود، در

اثنا چی آمد؟ شستن با آب طاهر، این جا دیگه اصلا می گوئیم لحاظ نمی کند، نجاست سابق را نمی بیند.

پرسش: مشکوک الطهارة نه با آب طاهر

آیت الله مددی: مشکوک الطهارة را شارع گفت

پرسش: شارع ممکن است جلوتر حکم به نجاست ثوب کرده باشد

آیت الله مددی: خب کرده باشد، چه اشکال دارد، ببینید آن آب طاهر است، خب؟ شما لباس نجس با آن شستید هنوز حکم می کند به

اصالة الطهارة، آن فرق نمی کند، شستن لباس نجس با او در آب اثر نمی کند، هنوز هم اصالة الطهارة در آب جاری می شود اما در

باب، نکته فنی این است، اصلا در باب می آید به شما بگوید همان نجاست را ببین ادامه بده؟ خودش گفت این آب پاک است، خودش

گفت، شخصی نیست، شرعی است، خودش گفت این آب پاک است و خودش گفت اگر لباس نجس با آب پاک شسته بشود پاک می

شود، این را خودش گفت اما لباس نجس را شما عادت دارید طاهر بپوشید، آن جا نمی گوید، آن جا استصحاب را جاری می کند، می

گوید من الان لباس را پوشیدم نمی دانم این دفعه، من عادت دارم لباس پاک بپوشم، شارع می گوید همه اش نجس است، چرا؟ چون

آن جا شخصی است، این که آقایان آمدند جمع کردند، نکته فنی روشن شد. این که آقایان جمع کردند آن نکته این است، وقتی در وسط یک نکته ای آمد که شارع معیار قرار داد مثلا گوشت در خیابان باشد یا در بیابان باشد، شارع این را معیار قرار نداد، حالا شما می گوئید اگر در خیابان بود خیلی من اطمینان دارم مذکی است، این جا شخصی است، این اطمینان اگر به حدی رسید جلوی اصالة عدم تذکیر را بگیرد فبها و إلا نمی گیرد، اما اگر شارع گفت از دست، ببینید شارع گفت از دست مسلمان، تا گفت از دست مسلمان یعنی دیگه تو حالت ذبح را نگاه نکن، تا نگاه نکرد دیگه جاری نمی شود، خوب دقت بکنید، نه این که جاری می شود با این معارض، تمام کار این است، البته آقای حاج شیخ آن روز اشکال داشتند که چرا بزرگان تعارض فهمیدند؟، این تصویرش هم واضح است که اصلا تعارض نیست.

پرسش: آن ها در عرض هم دیدند

آیت الله مددی: آهان، در عرض هم دیدند و گیر کردند، اصلا تعارض یعنی در عرض هم بودن دیگه

این اصلا در تعارض نیست

پرسش: حالا شما طولی هم نمی بینید

آیت الله مددی: بله احسنت، نکته اش هم روشن شد، سببی و مسببی هم نمی خواهد باشد، نکته اش این است که اگر یک اصلی را در

وسطش خود شارع چیزی قرار نداده نه شخص، شخص تابع علم و شک است

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين